

بسم الله الرحمن الرحيم

مسلك مرحوم آخوند در تشخيص وجود، تشكيك در وجودست

مرحوم آخوند؛ تخصص و تشخيص در وجود را يا به حقيقت وجود، يا به مراتب وجود شدتاً و ضعفاً، و يا به موضوع وجود که الموجود است به اعتبار ماهياتش می‌داند. مسلك مرحوم آخوند، مسلك تشكيك در وجود است. قبل از اينکه در فصل‌های آينده به اين مسأله برسيم اشاره‌ای بکنيم که فرق بين تشخيص در وجود و تشكيك در وجود چيست.

در مسأله تشكيك در وجود، صحبت از اين است که وجود در عين اينکه دارای حقيقت واحدی است و در آن جنس و فصل راه ندارد بلکه مقوم و محقق جنس و فصل است. به عبارت ديگر، اصلاً داخل در مقولات نيست. با توجه به اين نکته وجود دارای مراتب تشكيکی است. يعنی هر مرتبه از مراتب وجود، یک کيفيت خاص به خود را دارد که با آن مرتبه ديگر، منافات دارد. تشكيك در وجود مانند تشكيك در بقيه اشيائی است که مشاهده می‌کنيم. به طور کلی هر ماهيتی، اگر قابليت برای شدت و ضعف داشته باشد به نحوی که در شدت و ضعف غير از نفس آن ماهيت، شیء ديگری دخالت نداشته باشد، به آن ماهيت، ماهيت مشککه می‌گویند.

مثلاً نفس نور، دارای ماهيت واحده است. اين نور، دارای مراتب مختلف است؛ نور کم، نور است و نور خورشيد هم نور است و مابينهما متوسطات و هر مرتبه از اين نور، با آن مرتبه بالاتر، در نفس نور اختلاف دارند. به عبارت ديگر، آنچه که موجب تميز اين مرتبه، از مرتبه ديگر است چیزی غير از خود نور؛ نيست. همين نور ضعيف، قابل برای رؤيت بصر می‌شود و نور چراغ يا نور یک لامپ صد هم می‌شود، همين نور، بدون اينکه شیء ديگری از خارج، در اين دخيل باشد قوی و تبديل به خورشيد می‌شود و قابل برای رؤيت بصر نمی‌شود. انسان اگر چشمش را بياندازد بعد از چند دقيقه کور می‌شود. هيچ چیزی اضافه به خورشيد نشده است غير از نفس نور و خود آن نور آلا اينکه همان شدت و ضعف به آن، کيفیتی را می‌دهد که آن کيفيت، منهاض از کيفيت مرتبه ضعيف و جدای از مرتبه ضعيف است و با مرتبه ضعيف امتياز دارد. اين ماهيت مشککه می‌شود و هر ماهيت مشککه همينطور است.

اما در وجود، اين طوری که مذهب مرحوم آخوند است که البته در اين مسأله در بعضی از عبارات ايشان یک نوع ابهاماتی را يا یک نوع خلجانها و تزلزل‌هایی در فصول مباحث ايشان مشاهده

می‌شود. گاهی اوقات کمی مسأله را به حقیقت می‌کشاند و گاهی هم روی مبنای خودش می‌کشاند، خلاصه اختلافاتی در کلمات ایشان مشاهده می‌شود.^۱

^۱ سؤال: منشأ این اختلافات در تشکیک است. می‌توانیم بگوییم که بعضی اوقات مفاهیم را در نظر دارند و بعضی اوقات، مصادیق را؟

جواب: بطور کلی در بحث تشکیک در وجود، بحث مفهوم، به مصداق بر می‌گردد و هیچ تفاوتی ندارد.

سؤال: پس حقیقت واحد نداریم و اگر حقیقت واحد بود، اعیان خارجی می‌شد. یعنی عین خارجی را باید ببینیم که آیا قابل تشکیک هست یا نیست؟

جواب: قابل تشکیک هست؟

سؤال: قابل نیست، چون می‌خواهیم بگوئیم که تشکیک دلالت بر تباین می‌کند.

جواب: ما هم می‌گوئیم متباین است یعنی مرتبه مادون متباین با مرتبه عالی است.

کثرت چگونه وحدت را تشکیل می‌دهد؟

سؤال: پس کثرت چگونه وحدت را تشکیل می‌دهد؟

جواب: به خاطر مراتب، کثرت را تشکیل می‌دهد و به خاطر اصل حقیقتش وحدت را تشکیل می‌دهد.

سؤال: قائل به تباین شدید؟

جواب: تباین، تباین رتبی است نه تباین ماهوی. رتبتاً تباین دارند و در همه ماهیات همینطور است.

وقتی که از خورشید، نور ساطع می‌شود و به سمت زمین می‌آید در هر مرتبه‌ای یک کیفیت و یک رتبه خاص به خود را دارد که با رتبه بالا و پایین فرق می‌کند. شما در کنار خورشید که هستید فرض کنید که حرارت این مقدار، نور این مقدار، شعاع و شمس، این مقدار است. ولی وقتی که ما در اینجا هستیم این مسافت همه باعث شده است که در هر رتبه‌ای این نور، یک یک کیفیت خاص را، در عین حفظ وحدت به خود بگیرد؛ یعنی این نور همان نور است منتهی در آنجا شدید بوده و در اینجا ضعیف شده است و حرارت خودش را و آن شدت خودش را، از دست داده و ضعیف شده است. دو تا نشدند، یکی است. یعنی در حفظ وحدت مراتب، کثرت به وجود می‌آید. اینها می‌گویند در عین اینکه حقیقت وجود واحد است و ما قائل به وحدت حقیقی وجود و اصالت وجود و قائل به اشتراک معنوی وجود هستیم، هم وحدت، و هم کثرت ارتسام پیدا می‌کند.

سؤال: در حقیقت برگشت آن به همان قول عرفا است یعنی تشکیک در مظاهر می‌شود اگر حقیقت وجود را، در کل مراتب جریان بدهیم.

جواب: در اینجا این بحث مطرح می‌شود. در حاشیه‌ای هم که مرحوم علامه طباطبایی در اینجا دارند به نظر می‌رسد که این مسأله در آنجا، خواهد آمد. ولی این مطلبی که شما می‌فرمائید ما می‌توانیم با مذهب مرحوم آخوند وفق بدهیم و اشکالی هم پیش نیاید. و آن اینکه حقیقت وجود، حقیقت واحده است و آن هم دارای مراتبی و هر مرتبه‌ای، منهاض از مرتبه دیگر است. این چه اشکالی دارد؟ منهاض است نه اینکه جداست.

یک وقت، بحث تشکیک است که مرتبه، دیگر جدا و منفصل است. کسی این حرف را نمی‌زند و این مرتبه پایین، منفصل و مفترق از مرحله بالا نیست بلکه مرتبه پایین همان شدت نوری مرتبه بالا است که شدت را از دست می‌دهد و

به مرتبه ضعیف می‌رسد. اصلاً قاعده علیّت این اقتضاء را می‌کند و اگر این مطلب را معتقد نشویم قاعده علیّت کنار می‌رود. در علّت، علّت تأثیر می‌گذارد در وجود، خودش؛ و او را به مرحله نازل می‌رساند. نه اینکه علّت اینطور است که خیال کنیم یک چیزی از معلول جدا بشود. مثل پدر که علّت برای بچّه است. چه کار می‌کند؟ یک شب جمعه‌ای، و بعد هم خودش کنار می‌رود و بعد هم، آن وسط بچه‌ای درست می‌شود یا مادر علّت برای بچّه است. بچّه درست می‌شود بعد می‌آید بیرون و از همدیگر جدا می‌شوند اینها علّت نیستند.

اگر وجود را لا بشرط بگیریم این با وحدت بالصرافه می‌سازد ولی اگر بشرط لا بگیریم نمی‌سازد سؤال: این با وحدت صرفه می‌سازد یعنی واحد بالصرافه؟

جواب: بله، چه اشکال دارد؟ اگر وجود را لا بشرط بگیریم این با وحدت می‌سازد ولی اگر بشرط لا، بگیریم نمی‌سازد. یعنی قائلین به مراتب تشکیک وجود، همانطور که مرحوم علامه، در اینجا فرمودند قائلند که یک حقیقت داریم که آن حقیقت لا بشرطی است. آن حقیقت لا بشرطی «تُجامعُ مع لا بشرط» یعنی هم با وجود باری می‌سازد که لاحد است و در آن بشرط لا اخذ شده است، یعنی بشرط تجرّدیت محضه، به شرط نوریت محضه، به شرط عدم الحدیث محضه. این بشرط لا، در آن اعلا مراتب وجود تشکیک اخذ شده است.

بشرط شیء هم داریم که همین مراتب یا سلسله عرضیه است که اینها بشرط شیء هستند، بشرط الحدیث است. یک وجود لا بشرط داریم که همان معنای وجود حقّه حقیقیّه وجود است که در همه این مراتب آن حقیقت وجود را می‌یابیم منتهی آن حقیقت وجود، در یک مرتبه، به حدّ، در آمده است و در یک مرتبه لاحد است؛ در یک مرتبه به صورت عدم الحقیقه تجرّدیه جلوه پیدا کرده و در یک مرتبه، به صورت حقیقت محدودیه و امکانیه و ظلمانیّه و مادیه جلوه کرده است. آن حقیقت، حقیقت لا بشرط است مثل ماهیات لا بشرطی که اخذ می‌کنید. فرض کنید انسان را که تصوّر می‌کنید انسان را هیچوقت بشرط شیء تصور نمی‌کنید. در آن حقیقت کلیّه خودش، لا بشرط تصوّر می‌کنید این لا بشرط، هم به انسان ابیض و هم به انسان اسود و هم به انسان طویل و هم به انسان قصیر و هم به مؤنث و هم مذکرش صادق است. این حقیقت لا بشرط می‌شود.

حقیقت وجود لا بشرط مصداقی است نه مفهومی

در حقیقت وجود، هم این لحاظ را می‌کنیم. حقیقت وجود یک حقیقت لا بشرط است یعنی لا بشرط مصداقی، مصداقش لا بشرط است نه اینکه خود مفهوم، مفهوم بدون مصداق، هیچگاه فایده‌ای ندارد. یعنی حقیقت وجود یک حقیقت لا بشرط است و آن حقیقت لا بشرط، «یجتمع مع لا بشرط» هم با، بشرط لا، که اعلی مراتب تشکیک است می‌سازد. چون در مراتب تشکیک همانطور که بارها عرض شد به هر مقدار جنبه تجرّدی یک وجود کمتر باشد از شدت وجودی آن، کم و کاسته می‌شود. اگر وجودات مادی را، بالنسبه به وجودات مثالی و برزخی و امثال ذلک در نظر بگیریم «هَلْمُ جراً» مشاهده می‌کنیم که اختیارات و قدرت و حظّ از وجود، در هر مرتبه پایینی بالنسبه به مرتبه بالا ضعیف‌تر است. این مراتب تشکیک می‌شود تا می‌رسد به مرتبه‌ای که در آنجا نوریت محض است و مرتبه عماء است که حتّی در آنجا نور، هم وجود ندارد. نوری به عنوان «الظاهر بنفسه و المظهر لغيره» وجود ندارد. چون در آنجا غیری نیست تا اینکه مظهریت غیر باشد و در آنجا وقتی که نور نتواند حتّی خودش را ظاهر کند از آن تعبیر به عالم عماء می‌آورند که در آنجا عالم ابهام محض است و عالم ظلمات و عماء است که در آنجا ظهوری نیست. هرچه هست فقط نفس آن معنای هو

هویت است

سؤال: عماء، لا بشرط است یا بشرط لا؟

سؤال: عماء، لا بشرط است یا بشرط لا؟

جواب: با این کیفیت لا بشرط می شود. یعنی وقتی که وجودی را در نظر گرفتیم که دارای اشتراک معنوی است، دارای حقیقت صرفه و دارای حقیقت اطلاقی است، هم مراتب مادون تشکیک را شامل می شود هم مراتب اعلی را و هم اعلی المراتب را، لذا این لا بشرط است.

سؤال: در خود عالم عماء چگونه است؟

جواب: در خود عالم عماء بشرط لا است.

سؤال: ما می خواهیم بگوئیم حقیقت وجود، همان مرتبه عماء است؟

جواب: حقیقت وجود، مرتبه عماء نیست. حقیقت وجود، مرتبه عماء و سایر مراتب مادون است. مظاهر را هم شامل می شود. اگر شما مظاهر را کنار بگذارید که مشرک شده اید.

سؤال: می خواستم همه را یک کاسه کنم.

جواب: اینطوری نمی شود، باید روی حساب یک کاسه کرد.

لحظات ثلاثه در وجود

یک کاسه کردن به این معنا است که وجود را سه لحاظ در آن می کنیم.

لحاظ اول: لحاظ اطلاقی است که وجود مطلق است. هم به کتاب، موجود می گویند، کتاب مادی که نیم کیلو هم وزن دارد، هم به فرش، وجود می گویند، هم به صور مثالی که در خواب می بینیم، هم به عوالم بالا وجود می گویند، هم به اعلی المراتب که نفس باری باشد. به همه وجود می گویند. این وجود، وجود اطلاقی می شود. این همان معنای اشتراک معنوی وجود و وحدت حقیقی وجود است، وجود بالصرافه وجود است. که مرحوم آخوند هم تعبیر می آورند. دوّم: لحاظ وجود بشرط شیء است که همان وجودات محدود است. چه محدود عرضی، چه محدود طولی، فرق نمی کند.

سوم: یک لحاظ هم بشرط لا داریم که آن مقام هویت است. مقام هویت همان مقام تجرد از هر تعین خارجی است. یعنی در آن مقام، تجردیت محض است که آن مقام، مقام هویت است.

مقام هویت همان مقام عماء است

سؤال: پس فرق شد بین مقام هویت و مقام عماء؟

جواب: نه، یکی است. مقام هویت همان مقام عماء است، مقام عدم ظهور یعنی در آنجا، دیگر ظهوری نیست. در آنجا حقیقتی است که از آن حقیقت نمی شود صحبت کرد، نمی توان اشاره کرد و نمی توان خصوصیت در او شمرد. چون خصوصیت، در آنجا نیست، کیفیت، در آنجا نیست، بلکه مکیف کیف، و مکمم کم، است. آن مظهر ظهورات است ولی اصل او، در آن؛ ظهور معنا ندارد. رزقنا الله انشاء الله.

طبق مبنای آخوند اگر حقیقت وجود بخواهد «به نفس حقیقت» تعین پیدا کند یا به لا بشرطی، باید تعین پیدا کند

سؤال: لا بشرط مقسمی و قسمی را می شود تفکیک کرد؟ به این معنا که در مقام عماء اصلاً لا بشرط و بشرط لا و شیء

تاملی در کلام علامه طباطبایی

مسأله‌ای که در اینجا مرحوم علامه فرموده‌اند و قابل تأمل و نظر است این است که: اگر حقیقت وجود را حقیقت صرفه بدانیم و اصالت را به وجود بدهیم و او را در همه مراتب، صرف نظر از تشکیک - که قائلین به آن می‌گویند - یک حقیقت واحده بدانیم که او در جمیع مراتب طولیه و جمیع مراتب عرضیه و مرتبه بشرط لا که شما می‌فرمائید، در همه این مراتب ساری و جاری است، آیا حقیقت

لحاظ نمی‌شود؟

جواب: بله، همان را تعبیر، بشرط لا می‌کنند؛ بشرط عدم ظهور. بنابراین بر طبق مبنای مرحوم آخوند که قائل به مراتب تشکیکی است اگر حقیقت وجود بنحو «به نفس حقیقت» تعین پیدا کند یا به لا بشرطی، باید تعین پیدا کند، یعنی همان حقیقتی که همه اشیاء را در خارج می‌گیرد. یعنی آن وجودی که همه اشیاء را در خارج می‌گیرد؛ هم مظهر را و هم مظهر را و هم ظهور را، هم محدود را و هم حدّ را، و هم لاحد را و عبارت از نفس تعین اعیان خارجی است. این لا بشرطی است که ما، در اینجا اخذ کردیم.

دوم، سراغ مراتب وجود آمدیم

دوم، سراغ مراتب وجود آمدیم. وجود، در مراتب خودش هم، دارای خصوصیات مختلفی است. در مرتبه شدید، یک رتبه از وجود را به وجود می‌آورد. در مرتبه ضعیف، رتبه دیگری را به وجود می‌آورد. البته علت و منشأ، جعل است و اینها همه جنبه آیتی و حکایی از تشخص را دارند و ما اینها را به عنوان امتیاز می‌توانیم قلمداد کنیم که این رتبه، وسیله و علت امتیاز از سایر رتبه‌های دیگر است. همانطور که در ماهیات هم همینطور است. ماهیت زید، علت امتیاز این، از او است، ولی تشخص چیز دیگری است. یعنی تشخص به واسطه ماهیت نمی‌آید. ماهیت، موجب امتیاز است؛ چطور اینکه خود ماهیات از همدیگر ممتاز هستند؛ ماهیت غنم، از ماهیت بقر، امتیاز دارد، ماهیت انسان، از ماهیت حیوان، امتیاز دارد؛ اینطور می‌توانیم بگوئیم که: خود ماهیاتی که ممتاز هستند موجب امتیاز وجود می‌شوند اما آنچه که در مرتبه اول باعث شده است که این وجود در خارج تشخص پیدا کند، آن، جعل است، که جعل تعلق به این محدودیت گرفته است و به واسطه جعل، ماهیت را انتزاع می‌کنیم و این، تأخر رتبی، از این موجود دارد.

نفس تغیر در خود وجود را، جعل می‌نامیم

سؤال: جعل یعنی همان ایجاد؟

جواب: بله.

سؤال: قبل از ایجاد یک محدودیتی و یک اختلافی را در نظر می‌گیرد و جعل می‌کند. پس قبلش یک اختلافی هست؟
جواب: بله، اشکالی ندارد. لذا می‌گوئیم خود ماهیات با هم متخالف هستند. ولی علتی که، باعث می‌شود وجود تشخص خارجی پیدا کند این محدودیت نیست، بلکه جعل است. البته وقتی تشخص خارجی پیدا کرد، می‌گوئیم دارای این حدود و ثغور، است. قبل از تشخص خارجی ماهیتی نبوده که جعل، آن ماهیت را، به این وجود بزند که آن علت، برای تشخص خارجی وجود بشود. نفس تغیر، در خود وجود را، جعل می‌نامیم. و خود آن تغیر موجب کینونیت او می‌شود؛ به عبارت دیگر قابل اشاره می‌شود، بعد این ماهیت را از آن انتزاع می‌کنیم.

وجود یک حقیقت مفهومی است یا خارجی؟ به عبارت دیگر بحث ما از حقیقت، مفهوم است یا خارج؟ همیشه مسلّم است وقتی که از حقیقت، صحبت به میان می‌آوریم منظور ما مصداق خارجی این لفظ است نه اینکه فقط مفهوم آن لفظ و کلام، مورد نظر باشد. اگر اینطور باشد، حقیقت وجود، عبارت است از یک حقیقت واحده‌ای که همه مراتب را گرفته است. آن حقیقت وجود را شما چه می‌نامید؟ آیا آن را ممکن می‌نامید یا به آن واجب اطلاق می‌کنید؟

اگر یک حقیقتی باشد که همه مراتب ظهورات را و همه مراتب مظاهر را گرفته است و از «حدّی» خود را به لا حدّی کشانده است و از بشرط شیئی خود را به بشرط لایبی کشانده است. هم بشرط لایبی را در پَرِ خود قرار داده و هم بشرط شیئی را، هم لا ظهور و هم لا مظهر را و هم مَظْهر را، در کَنفِ خودش گرفته است. یک همچنین حقیقت وجود، مگر غیر از مقام واجب الوجود است؟ اگر منظور شما از این حقیقت وجود که همه را در بر گرفته است و مقام، مقام واحدیت است این است که می‌خواهید بین واحدیت که مراتب تنزّل وجود و اسماء و صفات است با آن مقام بشرط لایبی که مقام غیب الغیوب است فاصله بیندازید بنابراین هوهویت، در واحدیت معنا ندارد.

اشکال: واحدیت نزول چه مرتبه‌ای از مراتب وجود است؟

پس واحدیت نزول چه مرتبه‌ای از مراتب وجود است؟ به عبارت دیگر اگر می‌خواهیم واجب الوجودی اثبات کنیم که آن واجب الوجود هم خودش را و هم ظهوراتش را در بر بگیرد چه تعبیری از وجود می‌آوریم؟ آیا ما باید وجود را در اینجا لا بشرط بگیریم یا بشرط شیء؟ بشرط شیء گرفتن که غلط است چون بشرط شیء، بشرط حدّ است و واجب الوجود در حدّ نمی‌گنجد. اگر بشرط لایبی که شما می‌فرمائید بگیریم مظاهر را، در بر نمی‌گیرد. چون مظاهر مادون مرتبه لا حدّ و مادون اعلا مراتب تشکیک است. چون بحث در این است که می‌خواهیم بر مبنای مراتب تشکیک سیر کنیم. اعلی مراتب تشکیک، وجود باری است که از او، به هوهویت و غیب الغیوب و عالم عماء و به اصطلاح فلاسفه به وجود بشرط لا، تعبیر می‌شود. مراتب مادون، همه چه سلسله طولیه چه عرضیه، بشرط شیء، هستند.

بنابراین وجودی که می‌خواهید به گونه‌ای قرار دهید که همه را یک کاسه کند و او، هم بشرط لایبی را، و هم، بشرط شیء را در بر بگیرد. این وجود آیا غیر از واجب الوجود است یا نفس واجب الوجود است؟ نمی‌توانید بگوئید غیر از واجب الوجود است، پس نفس واجب الوجود است. وقتی نفس واجب الوجود شد، واجب الوجود چگونه با بشرط شیء سازگار شده است؟ صحبت در این است

که هم بشرط شیء، که وجودات و ممکنات است را، در آن ریختید و هم وجود بشرط لا را. پس در این کاسه ما هم بشرط لا قرار دارد که اعلی مراتب تشکیک است و هم بشرط شیء که مراتب مادون است.

بر مبنای علامه حقیقی که موجب تشخص است لا بشرطی است نه بشرط لایی

بر مبنای مرحوم علامه آن حقیقی که موجب تشخص است آن حقیقت لا بشرطی است نه بشرط لایی. اکنون که لا بشرطی شد «یجتمع مع ألف شرط» هم با بشرط لایی، و هم با بشرط شیء می‌سازد. پس هر دو را در این لا بشرطی ریختیم. اسم این را چه می‌گذارید؟ واجب الوجود یا غیر واجب الوجود؟ غیر واجب الوجود که نمی‌توانید بگذارید. پس باید بگوئید واجب الوجود است. این واجب الوجود چگونه نمی‌تواند با بشرط شیء بسازد.

این عدم القیدی همان معنای هویت است

پس از اینجا به این نکته می‌رسیم که این لا بشرطی همان بشرط لایی است. یعنی لا بشرطی به معنای عدم القید است این عدم القیدی همان معنای هویت است. نه اینکه معنای هویت عبارت از بشرط عدم الحدی است. یک وقتی سلسله مراتب را اینگونه تصور می‌کنیم: مرتبه مادون که مرتبه عالم ممکنات و عالم کون و فساد و عالم ماده است، مرتبه بالاتر مرتبه مثال و مرتبه بالاتر مرتبه ملکوت و بالاتر، همینطور، بالا تصور می‌کنیم این اشکال در اینجا پیش می‌آید که مرتبه بالا، با مرتبه پایین دو مرتبه است.

اما اگر شما اینگونه تصور نکردید بلکه به جای اینکه آنها را، بالای همدیگر بگذارید داخلش بردید. یعنی این کتابی که تصور می‌کنید داخل این کتاب می‌رویم می‌بینیم یک صورتی دارد، این صورت، صورت قرطاسیت و صورت جلدیت است. یک صورتی دارد که ملموس ما است، دست به آن می‌زنیم و نگاه می‌کنیم. بعد یک مقداری چشممان را دقیقتر و تیزتر می‌کنیم و یک کمی می‌رویم داخل، می‌گوئیم که در این کتاب یک صورت برزخی هم وجود دارد که آن صورت برزخی، نفس همین کتاب است که، از خود این کتاب، لطیفتر است. ما بالا نمی‌رویم، فقط باطن را می‌شکافیم.

فرض کنید شما یک تابلویی را مشاهده می‌کنید. یک وقت نگاه شما به این تابلو نقاشی، نگاه یک طفل ۵ ساله یا ۷ ساله است، آنچه که چشم بچه را می‌گیرد فقط رنگهای روی این تابلو است. اصلاً به جمال اثر و به نقش این اثر توجه ندارد. چیز دیگری نمی‌فهمد، خصوصیات را نمی‌فهمد. شما یک خط میرعماد را بردارید جلوی یک بچه بگذارید، غیر از سیاهی چیزی نمی‌فهمد و به این دقت‌های

عجیب و قریب، توجّهی ندارد.^۱

میرزا غلامرضا کلهر از میر عماد بالاتر بوده است (ت)

تشبیهی در مراتب سیر در تشخّص وجودات محدوده

مرتبۀ اول و دوم

الآن اگر در این تابلو، یک بچّه نگاه بکند چیزی نمی‌بیند، فقط یک سیاهی یا یک مقداری نقش و رنگ آمیزی می‌بیند. اما وقتی که شما نگاه کنید علاوه بر اینکه رنگ آمیزی در مرتبۀ اول به ذهن شما رسیده است که این نقّاش از رنگهای مختلف استفاده کرده؛ از رنگ زرد، سبز، قرمز، سیاه، در مرتبۀ بعد آن عکسی که در آنجا هست نظر شما را جلب می‌کند. پس حرکت و سیر کردید و به یک مرتبۀ دیگر رسیدید. این مرتبۀ دوّم شد.

مرتبۀ سوم

مرتبۀ سوم، ظرافت عکس، شما را می‌گیرد. شما باز یک مرتبۀ، داخل شدید. آنوقت نگاه می‌کنید که نقّاش در این نقش، خصوصیاتی که به خرج داده و از این کارهایی که کرده است چه منظوری داشته است؟ چه تصوّری از این رنگ آمیزی‌ها داشته است؟ خصوصاً اگر یک مقدار روانکاو هم باشید. چون در روانشناسی از رنگها پی می‌برند به اینکه چه انگیزه‌ای داشته است؟ آیا نقّاش در وقتی که این نقش را می‌کشید، خوشحال بوده یا غم داشته است؟ در چه وضعیتی بوده است، فقیر بوده یا غنی؟ اینها را از لابلاّی این نقش، می‌توانید به دست بی‌آورید. بعد ممکن است شما از این نقش به موقعیت زمان پی ببرید. این نقشی که الآن در اینجا کشیده در چه زمانی بوده؟ اوضاع سیاسی آن زمان چه نحو بوده؟ اینها مسائلی است که تو در توی هم قرار دارد و بالا قرار ندارد. یک تابلو بیشتر نیست ولی این تو در توی هم، است. یک صورت ظاهر دارد و بعد پرده‌هایی دارد تا اینکه انسان به آن حقیقت می‌رسد.

تطبیق مثال بر مثال

اگر در مسأله وجود هم، نگاه کنید از این وجود مادی بالا نمی‌رویم بلکه داخلش می‌رویم. یک وجود قابل کون و فساد است که وجود مادی است که صورت و ماده و جنس و فصل و غیره دارد.

^۱ البته میرزا غلامرضا کلهر از میر عماد بالاتر بوده است و به اعتقاد من، بالا دست، ندارد. یعنی من معتقد هستم تا حالا کسی مثل آن نیامده است. ظاهراً از اطراف کرمانشاه بوده است. خیلی خط عجیبی دارد و به «یا علی مددی» هم امضاء می‌کرده است. خلاصه خیلی غیر عادی بود. البته اینها همه ظهورات خدا است.

مسئله دیگر که اگر دقت کنیم و داخلش برویم، می بینیم یک صورت نوعیه و یک صورت مثالیه دارد که این داخل در آن است. از آن جلوتر برویم یک حقیقت جوهریه و تجردیه دارد که آن، داخل در این، است و همینطور وقتی برویم جلو به یک نقطه ای می رسیم که در آنجا همین شیء، با تمام اشیاء، یک حقیقت واحده را تشکیل می دهد که آن نقطه واجب الوجود است. اینجاست که مرحوم آقای حداد به مرحوم آقا می فرمودند که این مَهر را اگر صورت مَهریت را، از او بگیرید واجب الوجود می شود. وقتی به این نکته رسیدیم متوجه می شویم که اصلاً بشرط لایبی نداریم. بشرط لا، یک اصطلاح اشتباهی است که به واجب الوجود، اطلاق می شود. آن مقام هوهریت و مقام بالصرافه و واجب الوجود را، باید لا بشرط اطلاق کرد. روی این حساب تمام مراتب تشکیک کنار می رود. یعنی حذف قیود است اما عدم لحاظ قیود نیست. چون یک وقت عدم لحاظ القیود، می کنید که این قید، مانع برای اوست، این بشرط لا می شود، یک وقت می گوئیم خود این قید هم، داخل؛ در وجود واجب الوجود است، خود این قید از کجا آمده است؟^۱

سؤال: قید وجودی نداریم؟

جواب: پس دیگر قیدی نداریم.

سؤال: این به لحاظ عالم اثبات می شود نه به لحاظ عالم ثبوت، چون در عالم ثبوت یک چیز بیشتر نیست.

جواب: همان عالم ثبوت را اگر تصور کنید، این عالم ثبوت، مگر به صور مختلف در نیامده است؟ عالم اثبات با ثبوت در اینجا فرق می کند و منظور از ثبوت باید ببینیم که چیست؟

در عالم ثبوت فقط یک حقیقت وجود داریم

در عالم ثبوت یک حقیقت وجود داریم که آن حقیقت وجود، همین است که مشاهده می کنیم و مشاهده نمی کنیم؛ یعنی نصفش را بلکه یکپارشمش را مشاهده می کنیم و نهصد و نود و نه را مشاهده نمی کنیم. به همه اینها حقیقت وجود می گویند. شما از این منزل یک اتاق بیشتر نمی بینید ولی این خانه اتاق های دیگر دارد، حال دارد، حیاط دارد و دو تا اتاق آنطرف دارد، زیرزمین دارد، آشپزخانه و جاهای دیگر دارد. اینکه شما، مشاهده نمی کنید دلیل نمی شود که اسم این خانه، فقط به این اتاق، اطلاق بشود و بر آن دیگری نشود. به همه این اتاق ها، منزل می گویند از جمله این اتاق. حالا بنده نمی بینم، نبینم، این به ادارک من مربوط است و این نقص به من مربوط است، به اطلاق اسم منزل، کاری ندارد. اسم منزل، بر همه این محدوده اطلاق می شود، من چشمم باز باشد ببینم، چرا نقص را به عهده اسم می گذارم؟ وجود باری تعالی، آیا جدای از این قیود است؟ یعنی منفصل از این قیود است یا معیت دارد؟ اگر معیت دارد پس این قیود هم، خودش خداست.

سؤال: شدت وجود، این قیود را نمی گذارد؟ یقیناً و واقعاً نمی گذارد؟

جواب: نه، یک وقت نگذاشتن همان فرمایش امیرالمومنین علیه السلام است که حضرت می فرماید- در همین جا مرحوم نوری هم دارد- «توحیده تمییزه من خلقه و حکم التمییز بینونه صفه، لا بینونه عزله»- صفت و عزلت را باید تشخیص

بدھیم.

اینکه خدا، لاجد است معنایش این است که در حدّ نمی‌گنجد نه اینکه این حد جزو آن نیست، دو مسأله است. یک وقت می‌گوئیم صفت لا حدّی، با صفت محدودیت، دو تا است. یک وقت می‌گوئیم که این محدود، منعزل از آن لاجد، است. اینکه شرک است. مثل بچّه‌ای که از شکم مادر در می‌آید و ربطی، دیگر به مادر ندارد، این محدودها آمدند از خدا، جدا افتادند و برای خودشان یک عالمی را تشکیل داده‌اند، خود خدا هم در آنجا برای خودش عالمی تشکیل داده است. اسم آن عالم خدا را، اعلی مراتب تشکیک می‌گذاریم و در آنجا دیگر نه ملکی هست و نه فلکی هست و نه کلکی هست و هیچ چیز در آنجا وجود ندارد؛ در این عالمی که، بقیه تشکیل داده‌اند، ملک و فلک و زمین و سماء و جنّ و انس و امثال ذلک هست. که این، خلاف و شرک است و قطعاً باطل است. در اینجا منظور این است که آن وجود واجبی که وجود اطلاق است آیا حدّ را هم، کف خودش می‌گیرد یا نمی‌گیرد؟ اگر گرفت پس همه را واجب الوجود می‌گوئیم و این را، آن وقت وجود اطلاق می‌گوئیم. اما بنا بر فرض شما جناب علامه، که می‌فرمائید آن وجود بشرط لایی، وجود اطلاق است پس مظهر را نمی‌گیرد. شما خودتان بشرط لا گرفته‌اید، وقتی که بشرط لا می‌گیرید با مظهر کاری ندارد پس ما باید لا بشرط بگیریم که از واجب الوجود و از اطلاق بودن خودش، خارج نشویم.

سؤال: در این صورت اطلاق، قیدش نمی‌شود؟

جواب: بله.

سؤال: در این صورت این تقاسیم، خود به خود، دامنش برچیده می‌شود. چون بشرط شیء را، برداشتیم و لا بشرط کردیم.

جواب: در مقام کثرت همه تقاسیم، به جای خودش، محفوظ است. یعنی وقتی که من، نگاه به شما می‌کنم تا وقتی که نگاه به شما می‌کنم شما را آقای نوری می‌بینم و ایشان را جناب آقای کرمی می‌بینم، ایشان را آقای طاهری و امثال ذلک. اما اگر شما را سوزاندند یا در اسید آب کردند، جناب آقای کرمی را هم همینطور و شیخ را هم همینطور، وقتی همه را یک کاسه کردند دیگر آنجا نه آقای نوری وجود دارد نه جناب آقای کرمی و نه بقیه. الآن است که، من دارم می‌بینم و الآن هم تقسیم درست است. این را، برای تقریب، از نقطه نظر عملی مثال زدیم و اما از نقطه نظر واقعی اصلاً کاری به سوزاندن شما نداریم. چرا بسوزانیم یا در اسید بیندازیم؟ همین الآن ما فرض می‌کنیم شما اینطور هستید، نه اینکه دست به کار بشویم. فرض می‌کنیم الآن شما دارای یک وجود محدود و یک وجود اطلاق هستید. وجود محدود شما، به همین کیفیتی است که منهاض از این است و این را ما می‌بینیم، مشاهده می‌کنیم و بالوجدان است ولی وجود اطلاق شما، آن وجودی است که داخل در آن وجود بالصرّافه است و آن وجود بالصرّافه حدّ و مرزی ندارد.

سؤال: یعنی در حقیقت ما دو دید را از هم منهاض می‌کنیم؛ یکی وحدت وجود یکی کثرت وجود؟

جواب: بله، احسنت.

سؤال: بنابراین، فرق اعتقاد حضرتعالی با علامه، از دید وحدت بود یا از دید کثرت؟

جواب: مرحوم علامه، چون وجود را بشرط لایی گرفتند دیگر نمی‌توانند این بشرط لائیت را تسری به بشرط شیء بدهند. اگر بخواهند تسری بدهند همان لا بشرط می‌شود. اشکال من اینست که اگر لا بشرط است، دیگر بشرط لا نیست. شما اعلی مراتب تشکیک را بشرط لا می‌گیرید و اسم آن را واجب الوجود می‌گذارید، پس بشرط شیء‌ها، این وسط،

تطبيق متن فصل ۵

فصل ۵: فی ان تخصص الوجود بماذا

فصل فی ان تخصص الوجود بماذا و لیعلم ان تخصص کل وجود - البتة این بحث در مسائل

تشکیک وجود هم می آید - .

ولیکلم ان تخصص کل وجود إما بنفس حقیقته یا به نفس حقیقت وجود است او بمرتبه من التقدّم و التأخر و الشده و الضعف یا به مرتبه ای از تقدّم و تأخر و شدّت و ضعف او بنفس موضوعه یا به نفس موضوعش است که همان ماهیتش باشد اما تخصص الوجود بنفس حقیقته یعنی: خود وجود، به وجود، تخصص بدهد التامه الواجبه و بمرتبه فی التقدّم و التأخر و الشده و الضعف و الغنی و الفقر فأنما هو تخصص له بشئونه الذاتیه این تخصص وجود به شئون ذاتی است. شأن ذاتی وجود این است که این کار را بکند. شأن ذاتی وجود این است که بالا و پایین و شدّت و ضعف داشته باشد، این شیءون ذاتی است. چه اعلی مراتب تشکیک یا مراتب پایین تر که در سلسله طولیه است. «بشئونه الذاتیه باعتبار نفس حقیقته البسیطه الّتی لا جنس لها و لا فصل نه جنس دارد نه فصل و اما تخصصه بموضوعه اعنی الماهیات المتصفه به فی اعتبار العقل حالا اگر این وجود در اعتبار عقل به ماهیت تخصص پیدا کرد یعنی ماهیاتی که متصف به وجود هستند فهو لیس باعتبار شئونه فی نفسه وجود به اعتبار شئونش فی نفسه نیست. چه کسی گفته است که وجود، حتماً باید به شکل زید در بیاید؟ کجای وجود خوابیده که حتماً باید به شکل عمرو در بیاید؟ این به واسطه جعل جاعل است، یعنی به واسطه ماهیات است که ماهیات می آید و به وجود، تخصص می دهند. این هم از شیءون ذاتی وجود است. وقتی که ما همه سلسله علل را، داخل در خود، وجود بدانیم پس شئون ذاتی وجود است که خود را به این کیفیات در می آورد و علتش هم، همان جعل است. بل باعتبار ما ینبعث عنه من الماهیات المتخالفه الذوات بلکه این تخصص به اعتبار آن چیزی است که از وجود، منبعث می شود و آن ماهیات «متخالفه الذوات» هستند. آن ماهیات «متخالفه الذوات» که با هم فرق می کنند موجب تخصص وجود هستند. و آن کان الوجود و الماهیه فی کلّ ذی ماهیه متحدین فی العین اگر چه در خارج، وجود و ماهیت را یکی می بینیم ولی علت تخصص، ماهیت است و هذا امرٌ غریب سیّضح لک سیرّه فیما بعده که انشاء الله بعداً روشن

چه می شود؟ اگر آن بشرط لا، بشرط شیء را، هم می گیرد پس لا بشرط می شود و دیگر بشرط لا نیست.

می شود.^۱

^۱ سؤال: اشکال آقا شیخ محمد حسین کمپانی هم همین بود که مرحوم علامه داشتند؟
جواب: بله، خود مرحوم علامه هم همین اشکال را دارند. یعنی بشرط لایبی را، نمی توانند تسری به بشرط شیئی بدهند
این اشکال است. از حیث رتبه، می توانیم تصوّر کنیم که مراتبی هست، مراتب حدّ و مراتب لاحدّ است، ولی از نقطه
نظر خارج، یک حقیقت واحد، بیشتر نیست.

سؤال: یعنی در عالم اثبات تصوّر می شود اما در عالم ثبوت نمی شود؟
جواب: بله، در ثبوت یکی بیشتر نیست.